

تحول و کارکردهای ایدئولوژیک و اجتماعی نظام آموزش و پرورش ایران از دوره قاجار تا امروز بر پایه نظریات بورديو، آلتوسر و گرامشی

محسن توده رنجبر^۱، فاطمه عراقی^۲

۱. دکتری پژوهشگری علوم اجتماعی

۲. کارشناس ارشد روانشناسی عمومی

چکیده :

نظام آموزش و پرورش ایران از دوره قاجار تا دوران معاصر، دستخوش تحولات بنیادین ساختاری و مفهومی بوده است. این پژوهش با رویکردی جامعه‌شناختی و تحلیلی، تلاش دارد کارکردهای ایدئولوژیک و اجتماعی نظام آموزشی ایران را با تکیه بر نظریات بورديو، آلتوسر و گرامشی بررسی کند. بر اساس دیدگاه بورديو، آموزش به مثابه ابزاری برای بازتولید فرهنگی و طبقاتی عمل می‌کند و سرمایه فرهنگی در آن نقشی اساسی دارد. آلتوسر نظام آموزشی را به عنوان یکی از دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت معرفی می‌کند که به تداوم نظم سیاسی و بازتولید ایدئولوژی حاکم یاری می‌رساند. گرامشی نیز آموزش را عرصه‌ای برای مبارزه هژمونیک و شکل‌گیری آگاهی انتقادی می‌داند. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که آموزش در ایران از دوران قاجار با هدف نوسازی و مشروعیت‌بخشی به دولت آغاز شد، در دوره پهلوی با تمرکز بر دولت‌سازی و توسعه در خدمت قدرت سیاسی قرار گرفت و پس از انقلاب اسلامی بیش از پیش کارکرد ایدئولوژیک یافت. با این حال، در دوران معاصر، گسترش آگاهی اجتماعی و تغییرات فرهنگی، زمینه بازتعریف نقش آموزش را در جهت تربیت انتقادی و عدالت آموزشی فراهم کرده است.

کلیدواژه‌ها :

آموزش و پرورش ایران، ایدئولوژی، بورديو، آلتوسر، گرامشی، بازتولید فرهنگی، هژمونی، سرمایه فرهنگی

. مقدمه

آموزش و پرورش در هر جامعه نه تنها نهادی فرهنگی بلکه عنصری بنیادین در ساختار قدرت و نظم اجتماعی است. تحولات تاریخی آموزش در ایران، از دوران مکتب‌خانه‌ای تا نظام دانشگاهی مدرن، بازتابی از دگرگونی در مناسبات سیاسی، طبقاتی و ایدئولوژیک کشور به شمار می‌آید. بررسی تاریخی این دگرگونی بدون توجه به زمینه‌های نظری که نقش آموزش را در حفظ یا تغییر ساختار قدرت توضیح می‌دهند، امکان‌پذیر نیست. نظریات سه متفکر کلیدی؛ پیر بوردیو، لویی آلتوسر و آنتونیو گرامشی؛ در تحلیل آموزش به عنوان عرصه‌ای برای بازتولید اجتماعی و فرهنگی، جایگاه ویژه‌ای دارند. بوردیو با مفهوم «بازتولید فرهنگی» نشان می‌دهد که چگونه نظام آموزشی از طریق انتقال سرمایه فرهنگی خاص طبقات مسلط، نابرابری اجتماعی را تداوم می‌بخشد. آلتوسر مدرسه را یکی از مهم‌ترین «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» می‌داند که از طریق القای ارزش‌ها و هنجارهای حاکم، افراد را در چارچوب نظم موجود اجتماعی شکل می‌دهد. از سوی دیگر، گرامشی با مفهوم «هژمونی فرهنگی» توضیح می‌دهد که چگونه طبقات مسلط می‌کوشند از طریق کنترل اندیشه و فرهنگ، رضایت عمومی را نسبت به سلطه حفظ کنند.

در ایران، آموزش در هر سه دوره تاریخی (قاجار، پهلوی و پس از انقلاب) واجد پیوندی مستقیم با قدرت سیاسی بوده است. نگرش دولت‌ها به آموزش، همسو با ساختار سیاسی و ایدئولوژیک هر دوره تحول یافته و در هر مرحله نوع خاصی از «انسان مطلوب» تربیت شده است. به عبارتی، نظام آموزش ایران از آغاز پیدایش آموزش نوین تا امروز، بیش از آنکه صرفاً در پی گسترش دانش و مهارت باشد، عرصه‌ای برای بازتولید فرهنگی و سیاسی قدرت به شمار آمده است. بررسی این مسیر تاریخی نه تنها به روشن شدن نقش آموزش در تثبیت یا تغییر ساختارهای قدرت کمک می‌کند، بلکه امکان نقد نظام آموزشی کنونی را نیز فراهم می‌سازد.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. نظریه بازتولید فرهنگی بوردیو

بوردیو و پاسرون (۱۹۹۰) در تحلیل خود از نظام آموزشی، آموزش را فرآیندی می‌دانند که در آن ساختارهای اجتماعی بازتولید می‌شود. از دید بوردیو، آموزش نه عرصه‌ای خنثی، بلکه ساختاری است که از طریق آن سرمایه‌های فرهنگی، زبانی و نمادین طبقات مسلط به نسل بعد منتقل شده و وضعیت آن‌ها تثبیت می‌شود. مفاهیمی چون «سرمایه فرهنگی»، «عادت‌واره» (Habitus) و «خشونت نمادین» برای درک عمیق‌تر پیوند آموزش و سلطه ضروری‌اند. در تحلیل آموزش ایران، این چارچوب به‌ویژه برای فهم نقش مدارس و دانشگاه‌ها در بازتولید نابرابری‌های اجتماعی مفید است. در دوران قاجار، آموزش در انحصار طبقات مرفه و وابسته به قدرت بود؛ در پهلوی‌ها، آموزش عمومی گسترش یافت اما ارزش‌های حاکم و زبان رسمی ساختار طبقاتی جدیدی را تثبیت نمود؛ و پس از انقلاب، نوعی سرمایه فرهنگی جدید، مبتنی بر هویت دینی و انقلابی، جایگزین سرمایه فرهنگی مدرن و سکولار پیشین شد.

۲-۲. مفهوم دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت از منظر آلتوسر

آلتوسر (۱۹۷۱) نظام آموزشی را در کنار خانواده، رسانه و دین، یکی از ابزارهای اصلی بازتولید ایدئولوژی می‌داند. برخلاف دستگاه‌های قهرآمیز دولت (مانند ارتش یا پلیس) که از طریق زور عمل می‌کنند، دستگاه‌های ایدئولوژیک از طریق رضایت و درونی‌سازی ارزش‌ها عمل می‌نمایند. در این نگاه، آموزش مهم‌ترین نهاد ایدئولوژیک است که کودکان و جوانان را با

ارزش های رسمی و نظم موجود سازگار می سازد. در ایران پس از انقلاب، ارتباط مستقیم میان نهاد آموزش رسمی و دستگاه ایدئولوژیک دولت آشکار است؛ ساختار برنامه های درسی، گزینش معلمان، و سیاست های فرهنگی همه در جهت ترویج ارزش های دینی و سیاسی نظام سامان یافته است.

۲-۳. نظریه هژمونی فرهنگی گرامشی

گرامشی (۱۹۷۱) با طرح مفهوم «هژمونی» فراتر از سلطه فیزیکی، به سلطه فرهنگی و فکری می پردازد. به باور او، طبقات حاکم تنها از طریق زور نمی توانند قدرت خود را حفظ کنند؛ بلکه باید رضایت عمومی را از طریق رهبری فکری و اخلاقی به دست آورند. در این میان، آموزش به عنوان پالوده ترین ابزار شکل دهی به آگاهی جمعی، نقشی اساسی ایفا می کند. از این منظر، گرامشی میان «آموزش هژمونیک» و «آموزش انتقادی» تمایز قائل می شود. در ایران معاصر، هرگاه قدرت سیاسی توانسته از طریق آموزش ایدئولوژی خود را نهادینه کند (به ویژه پس از انقلاب)، هژمونی فرهنگی پدید آمده است؛ اما در دوره هایی مانند دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یا سال های پیش از انقلاب، مقاومت های فرهنگی و جنبش های دانشجویی معارض نوعی «پادهژمونی» را شکل داده اند.

۳. آموزش و پرورش در دوره قاجار: از مکتب خانه تا دارالفنون

۳-۱. مقدمه

دوره قاجار مرحله ای مهم در تاریخ تحول آموزش و پرورش ایران است. در این دوره، ایران از نظام آموزشی سنتی، که بر پایه مکتب خانه ها و تعلیمات دینی استوار بود، به سمت شکل گیری آموزش نوین و سازمان یافته گام برداشت. این تحول هرچند تدریجی و محدود بود، اما بنیان نظام آموزش مدرن را در ایران پایه گذاری کرد. تحلیل آموزش در این دوره از منظر نظریات بوردیو، آلتوسر و گرامشی، نشان می دهد که چگونه قدرت سیاسی و فرهنگی به تدریج از قالب سنتی مشروعیت دینی به سوی پروژه دولت سازی نوین و کنترل ایدئولوژیک جدید حرکت کرد.

۳-۲. ساختار سنتی آموزش در ایران قاجار

تا نیمه سده نوزدهم، ساختار آموزشی ایران عمدتاً بر پایه مکتب خانه ها، مدارس علوم دینی و آموزش شفاهی در خانواده ها استوار بود (نصیری، ۱۳۸۷). مکتب خانه ها عمدتاً توسط ملایان اداره می شدند و شیوه یادگیری در آنها بر حفظ قرآن، سواد ابتدایی، خواندن متون دینی و گاه حساب سطحی متمرکز بود (افشار، ۱۳۶۴). در این فضا، آموزش به عنوان ابزاری برای ارتقای اجتماعی مطرح نبود، بلکه وسیله ای برای کسب وجهه دینی و مشروعیت فرهنگی محسوب می شد.

از منظر نظریه بوردیو، مکتب خانه ها سازوکاری برای بازتولید سرمایه فرهنگی طبقات سنتی و روحانیت بودند؛ آن ها از طریق آموزش ارزش ها و زبان دینی، عادت واره ای (Habitus) ایجاد می کردند که نظم طبقاتی را تداوم می بخشید (Bourdieu, ۱۹۷۷). در واقع، سرمایه فرهنگی در این دوره عمدتاً مبتنی بر دانش دینی و تسلط بر فقه و اصول بود که موقعیت اجتماعی روحانیان را تثبیت می کرد.

۳-۳. آغاز اصلاحات آموزشی و تأسیس دارالفنون

در دوره ناصرالدین شاه، تأسیس دارالفنون (۱۲۳۰ ش/ ۱۸۵۱ م) به دستور امیرکبیر، نقطه عطفی در دگرگونی نظام آموزشی ایران به شمار می آید. این اقدام، نخستین تجربه رسمی آموزش نوین و علمی به شیوه غربی در ایران بود (البته با اقتباس از نظام آموزشی اتریش و فرانسه) (آدمیت، ۱۳۵۴). دارالفنون با هدف پرورش کارگزاران دولت و متخصصان نظامی، طبقه ای جدید از نخبگان فنی و اداری را پدید آورد.

از منظر آلتوسری، دارالفنون را می توان نخستین «دستگاه ایدئولوژیک دولت» در ایران دانست که هدفش نه صرفاً انتقال دانش، بلکه شکل دهی به نوعی سوژه مطیع و آشنا با ارزش های دولت نوپای متمرکز بود (Althusser, ۱۹۷۱). در واقع، با ایجاد این نهاد، دولت قاجار تلاش کرد ایدئولوژی جدیدی مبتنی بر اقتدار دولت مرکزی و عقلانیت علمی را جایگزین مشروعیت دینی کند.

از نگاه گرامشی نیز می توان دارالفنون را نخستین تلاش برای ایجاد «هژمونی فرهنگی» دولت در مقابل سلطه سنتی نهاد دین دانست. این تحول در واقع زمینه رقابت میان آموزش دینی و آموزش جدید را فراهم کرد و به تدریج نوعی آگاهی نوین در میان بخشی از طبقه شهری و روشنفکران شکل گرفت (Gramsci, ۱۹۷۱).

۳-۴. واکنش نیروهای سنتی و محدودیت گسترش آموزش نوین

با وجود تأسیس دارالفنون، مکتب خانه ها همچنان با اقتدار و نفوذ اجتماعی پابرجا ماندند. نهاد روحانیت نسبت به آموزش جدید بدبین بود و آن را تهدیدی علیه نفوذ فرهنگی خود می دانست (کسروی، ۱۳۲۴). از همین رو، آموزش نوین تا آغاز مشروطه بیشتر در پایتخت و در میان طبقات بالای جامعه جریان داشت (مقصودی، ۱۳۸۳). از منظر بوردیو، می توان گفت طبقه سنتی با انحصار سرمایه فرهنگی دینی، مانع از انتشار سرمایه فرهنگی جدید شد و بدین ترتیب شکاف طبقاتی در دسترسی به آموزش مدرن همچنان حفظ گردید (Bourdieu, ۱۹۸۶). در چنین شرایطی، آموزش جدید نه به عاملی برای برابری اجتماعی، بلکه به ابزاری برای بازتولید سلطه سیاسی تبدیل شد.

۳-۵. آموزش و نهضت مشروطه

تحولات فکری مشروطه خواهان، که از بطن دارالفنون و مدارس نوین برخاسته بودند، نقطه تلاقی آموزش نوین با تحول سیاسی در ایران است (آدمیت، ۱۳۵۵). نشریات و انجمن های مردمی در این دوره بر اهمیت «تعلیم عمومی» تأکید داشتند. به موجب قانون اساسی مشروطه، آموزش رایگان و اجباری برای همه افراد ملت به رسمیت شناخته شد (قانون اساسی مشروطه، ۱۲۸۵).

در این مرحله، آموزش از ابزار مشروعیت دینی یا سلطه مطلق دولت فراتر رفت و به حوزه ای برای شکل گیری آگاهی سیاسی و اجتماعی تبدیل شد. از نگاه گرامشی، می توان گفت آموزش در این زمان بستری برای شکل گیری «پادهژمونی» در برابر سلطه سنتی و استبدادی بود.

۳-۶. تحلیل نظری دوره قاجار

تحول آموزش در دوره قاجار نشان می دهد که این نهاد از مکتب خانه سنتی به دستگاهی ایدئولوژیک در خدمت دولت و سپس به عرصه ای برای مقاومت فرهنگی دگرگون شد. در ابتدا آموزش نهاد بازتولید قدرت سنتی بود، با تأسیس دارالفنون

به ابزار دولت سازی تبدیل گردید و در پایان، در بطن مشروطه به زمینه ای برای اندیشه آزادی خواهی بدل شد. از منظر نظری:

- بر اساس دیدگاه بوردیو، آموزش در هر دو شکل سنتی و نوین، بازتولیدکننده سرمایه فرهنگی طبقات حاکم بود.
- با نگاهی آلتوسری، دولت قاجار کوشید با ایجاد دارالفنون، آموزش را به دستگاه ایدئولوژیک تحت کنترل خود درآورد.
- براساس تحلیل گرامشی، در تعامل میان آموزش سنتی و نوین، کشمکشی میان هژمونی دینی و هژمونی فرهنگی جدید شکل گرفت که بذر آگاهی مدرن را در جامعه ایرانی کاشت.

۳-۷. جمع بندی

تحول آموزش در دوره قاجار فرآیندی پیچیده و چندوجهی بود که همزمان با تغییرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران پیش رفت. این دوره را می توان سرآغاز آموزش به عنوان ابزار مدرن قدرت دانست؛ ابزاری که در عین بازتولید سلطه، امکان مقاومت و تحول اجتماعی را نیز فراهم آورد.

۴. آموزش و پرورش در دوره پهلوی اول: دولت سازی، تمرکز و نوسازی فرهنگی

۴-۱. مقدمه

با روی کار آمدن رضا شاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، تحول آموزش و پرورش ایران وارد مرحله ای تازه شد. دولت جدید با الگوبری از مدل دولت های مدرن اروپایی، آموزش را ابزاری برای تمرکز قدرت، ایجاد وحدت ملی و نوسازی اجتماعی تلقی کرد. این دوره سرآغاز شکل گیری ساختار اداری منسجم آموزشی، تدوین برنامه های درسی ملی و پیدایش نهادهای دانشگاهی بود (آریان پور، ۱۳۶۹). بر مبنای رویکرد نظری بوردیو، آلتوسر و گرامشی، سیاست های آموزشی در این دوره را می توان تلاشی برای ساخت «سرمایه فرهنگی ملی» و استقرار «هژمونی فرهنگی دولت» دانست.

۴-۲. تمرکزگرایی و تأسیس وزارت معارف

یکی از نخستین اقدامات رضا شاه، تمرکز ساختار آموزش و تشکیل وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه بود (مدرس زاده، ۱۳۷۸). هدف از این تمرکز، کنترل کامل دولت بر مدارس، برنامه های درسی و گزینش معلمان بود تا آموزش در خدمت نظم نوین سیاسی قرار گیرد. آموزش سنتی، که پیش تر زیر نظر علما و نهادهای مذهبی قرار داشت، به تدریج کنار گذاشته شد.

از دیدگاه آلتوسر، این اقدام نشان می دهد که آموزش به طور کامل به دستگاه ایدئولوژیک دولت تبدیل شد؛ یعنی نهادی که نه تنها دانش منتقل می کند، بلکه ارزش ها و ایدئولوژی دولت ملی را نیز بازتولید می نماید (Althusser, ۱۹۷۱). سیاست آموزشی رضا شاه در عمل با کنترل محتوا و زبان آموزش، ذهنیت نسلی از شهروندان را در چارچوب دولت نوین شکل داد.

۳-۴. سکولاریسم آموزشی و حذف نفوذ دینی

دولت پهلوی اول برای کاهش نفوذ روحانیت، آموزش را از مفاهیم مذهبی تهی و برنامه های درسی را علمی و ملی کرد (افجه ای، ۱۳۸۲). دروس دینی محدود و مدارس دینی به حاشیه رانده شدند. در این فرآیند، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی آموزش تثبیت شد و مدارس اقلیت های مذهبی نیز موظف به رعایت برنامه واحد دولت شدند (ملک زاده، ۱۳۶۳).

از منظر گرامشی، این سیاست تلاشی برای جایگزینی هژمونی فرهنگی سنتی با هژمونی دولت ملی بود. دولت در پی آن بود که با آموزش کنترل شده و وحدت بخش، «رضایت فرهنگی» جامعه را نسبت به نظام جدید جلب کند (Gramsci, ۱۹۷۱). با این حال، این سیاست در مناطق قومی و مذهبی با مقاومت هایی همراه بود که نشان می داد یکپارچگی فرهنگی تحمیلی، الزاماً با همبستگی اجتماعی برابر نیست.

۴-۴. گسترش مدارس جدید و دانشگاه تهران

در دهه ۱۳۱۰ شمسی، ساخت مدارس جدید دولتی در سراسر کشور شتاب گرفت. آموزش ابتدایی اجباری اعلام شد و آموزش متوسطه گسترش یافت (صالحی، ۱۳۹۰). نقطه اوج این اصلاحات، تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ بود؛ نهادی که قرار بود به عنوان مرکز تولید دانش مدرن و تربیت نخبگان فنی و اداری کشور عمل کند (حجت، ۱۳۸۰).

از نگاه بوردیو، دولت با تأسیس دانشگاه تهران سرمایه فرهنگی را در قالب جدیدی نهادینه ساخت؛ شکلی از سرمایه که دسترسی به آن مستلزم آشنایی با زبان، نمادها و ضوابط فرهنگی دولت بود (Bourdieu, ۱۹۸۶). در واقع، نظام آموزشی جدید نه تنها ابزاری برای ارتقای اجتماعی بود، بلکه ابزار تمایز طبقاتی و انحصار فرهنگی نخبگان نیز محسوب می شد.

۵-۴. آموزش زنان و تغییر نقش اجتماعی

یکی از جلوه های مهم سیاست نوسازی فرهنگی در دوره پهلوی اول، تلاش برای گسترش آموزش زنان بود. دولت با تأسیس مدارس دخترانه رسمی و حمایت از کشف حجاب، کوشید زنان را به عنوان شهروندان نوین در پروژه دولت ملی ادغام کند (افخمی، ۱۳۷۷). آموزش زنان، گرچه ظاهراً حرکتی مترقی بود، اما عملاً در چارچوب گفتمان نوسازی از بالا و مطابق با اهداف فرهنگی حکومت هدایت می شد.

از منظر نظریه بوردیو، آموزش زنان به معنای دسترسی به نوعی سرمایه فرهنگی محدود بود که بیشتر برای بازتولید الگوهای جنسیتی مدرن - در خدمت نظم سیاسی - طراحی شده بود. از نگاه آلتوسری نیز، نظام آموزشی در این زمینه کارکرد ایدئولوژیک خود را حفظ کرد؛ یعنی در ظاهر آزادی و برابری را القا می کرد ولی در عمل، سوژه هایی مطابق با نظم جدید شکل می داد.

۶-۴. چالش ها و پیامدهای اجتماعی

با وجود گسترش آموزش رسمی، نظام آموزشی در دوران رضا شاه با کاستی هایی روبه رو بود. نرخ بی سوادی هنوز بالا باقی ماند و آموزش اغلب طبقات پایین جامعه را در بر نمی گرفت (فوران، ۱۳۸۱). همچنین محتوای آموزشی بیش از آنکه به پرورش تفکر انتقادی بینجامد، در خدمت نظم اقتدارگرایانه بود.

از دیدگاه گرامشی، دولت پهلوی توانست هژمونی فرهنگی خود را تا اندازه ای تثبیت کند، اما ناتوانی در ایجاد مشارکت واقعی مردمی سبب شد این هژمونی بیشتر بر اجبار سیاسی و نظامی استوار بماند تا بر رضایت فرهنگی. این تناقض در سال های بعد زمینه های بروز شکاف عمیق میان دولت و جامعه را فراهم ساخت.

۴-۷. جمع بندی

دوره پهلوی اول را می توان مرحله تثبیت آموزش مدرن و استقرار آموزش به عنوان ابزار دولت سازی دانست. آموزش در این دوره، به جای آن که صرفاً نهاد فرهنگی باشد، به بخشی از سازوکار اقتدار سیاسی و وحدت ملی تبدیل شد. تحلیل نظری نشان می دهد که:

- بر اساس دیدگاه آلتوسر، آموزش به کامل ترین شکل، دستگاه ایدئولوژیک دولت نوین شد.
- از دیدگاه بوردیو، سیاست آموزشی پهلوی اول موجب تمرکز سرمایه فرهنگی در دست طبقه جدید بوروکراتیک گردید.
- مطابق با نظر گرامشی، آموزش به عامل ایجاد هژمونی فرهنگی دولت تبدیل شد، اما این هژمونی به دلیل فقدان مشارکت مردمی شکننده بود.

در ادامه بعد، آموزش و پرورش در دوره پهلوی دوم بررسی خواهد شد؛ دورانی که گسترش نظام آموزشی با سیاست های توسعه اقتصادی و نفوذ ایدئولوژی های متضاد داخلی و خارجی در هم آمیخته است.

۵. آموزش و پرورش در دوره پهلوی دوم: توسعه، مدرنیزاسیون و چالش ایدئولوژیک

۵-۱. مقدمه

دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷) مقطعی تعیین کننده در گسترش آموزش عمومی و عالی در ایران بود. پس از کناره گیری رضا شاه و روی کار آمدن محمدرضا شاه، سیاست های آموزشی با تأثیرپذیری از رویکردهای بین المللی و ضرورت های توسعه اقتصادی کشور دگرگون شد. آموزش از سطح ابزار دولت سازی نظامی به بخشی از طرح کلان مدرن سازی و نوسازی فرهنگی تبدیل گردید (آبراهامیان، ۱۳۸۶). در این دوران، افزایش کمی مدارس، گسترش دانشگاه ها و تغییر در محتوا و اهداف آموزشی، نظام آموزش و پرورش ایران را متحول ساخت.

۵-۲. آموزش و توسعه اقتصادی

در دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، هم زمان با آغاز برنامه های عمرانی کشور، دولت آموزش را ستون اصلی توسعه اقتصادی معرفی کرد (فرخ، ۱۳۷۹). به گفته کارشناسان وقت، بدون تربیت نیروی انسانی متخصص، اجرای پروژه های صنعتی و عمرانی ممکن نبود. آموزش فنی، کشاورزی و معلمان با حمایت دولت گسترش یافت.

مطابق دیدگاه نظری بوردیو، این دوره شاهد تغییر شکل سرمایه فرهنگی بود. آموزش دیگر صرفاً ابزار اقتدار دولت نبود، بلکه به وسیله‌ای برای ارتقای طبقاتی و رقابت اجتماعی تبدیل شد. با این حال، این سرمایه فرهنگی جدید نیز در چارچوب نظام اجتماعی طبقاتی توزیع می‌شد؛ یعنی اقشار متوسط شهری بیشترین بهره را از آموزش رسمی می‌بردند، در حالی که روستاها و مناطق محروم همچنان سهم اندکی از امکانات آموزشی داشتند (Bourdieu, ۱۹۸۶).

۵-۳. اصلاحات آموزشی در دهه ۱۳۴۰ و نقش انقلاب سفید

اجرای اصلاحات در قالب انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱، نقطه‌عطفی در تاریخ آموزش و پرورش محسوب می‌شود. یکی از اصول این انقلاب، مبارزه با بی‌سوادی و گسترش آموزش ابتدایی بود. سپاه دانش در سال ۱۳۴۲ برای اعزام معلمان به روستاها تأسیس شد و میزان ثبت‌نام در مدارس ابتدایی افزایش یافت (صالحی، ۱۳۹۲).

از دیدگاه آلتوسر، این گسترش آموزش عمومی، ضمن آن‌که ابزاری برای توسعه اقتصادی بود، در ابعاد ایدئولوژیک نیز کارکرد داشت. آموزش، وسیله‌ای برای درونی کردن ارزش‌های مدرن، وفاداری به سلطنت و پذیرش اصلاحات اقتصادی تلقی می‌شد. بدین ترتیب، نهاد آموزش نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کرد: آموزش به مثابه ابزار نوسازی و در عین حال، دستگاه ایدئولوژیک دولت (Althusser, ۱۹۷۱).

۵-۴. گسترش آموزش عالی و دانشگاه‌ها

دوره پهلوی دوم شاهد رشد چشمگیر آموزش عالی بود. دانشگاه تهران گسترش یافت و دانشگاه‌های تبریز، شیراز، ملی ایران (شهید بهشتی امروزی) و صنعتی آریامهر (صنعتی شریف کنونی) تأسیس شدند. این نهادها با الگوگیری از مدل‌های آموزشی غربی، به ویژه آمریکایی، شکل گرفتند (خنجی، ۱۳۷۳).

بر اساس رویکرد بوردیویی، دانشگاه‌ها به میدان‌های رقابت فرهنگی تبدیل شدند که در آن سرمایه علمی و تکنولوژیک به عنوان شاخص منزلت اجتماعی جدید عمل می‌کرد. در عین حال، نظام آموزش عالی به بازتولید شکاف طبقاتی کمک می‌کرد؛ چرا که تنها طبقات برخوردار امکان دسترسی آسان به دانشگاه‌ها را داشتند.

۵-۵. زنان، آموزش و تغییر اجتماعی

در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، آموزش زنان به سطح بی‌سابقه‌ای رسید. مدارس دخترانه و دانشسراهای تربیت معلم ویژه زنان افزایش یافت و زنان در آموزش عالی حضور فعال پیدا کردند (افخمی، ۱۳۷۷). آموزش زنان، بخشی از برنامه‌های مدرن‌سازی فرهنگی رژیم تلقی می‌شد که هدف آن ارتقای جایگاه ظاهری زنان در قالب «زن مدرن ایرانی» بود.

اما بر پایه تحلیل فمینیستی-بوردیویی، این سیاست بیشتر به بازتولید نوعی نقش جنسیتی هدایت‌شده منجر شد. زنان بیشتر در رشته‌ها و نقش‌هایی ورود کردند که با الگوی فرهنگی رژیم همخوانی داشت (مانند آموزش و پرستاری) و کمتر به حوزه‌های مدیریتی یا سیاسی دسترسی داشتند.

۵-۶. شکاف میان توسعه آموزشی و سیاسی

با وجود نوسازی ساختاری، نظام آموزشی پهلوی دوم با تناقض بنیادینی روبه‌رو بود: گسترش آگاهی بدون گسترش مشارکت سیاسی. دانشگاه‌ها به مراکز اعتراض، و دانشجویان به یکی از نیروهای اجتماعی منتقد دولت تبدیل شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۶). این وضعیت را می‌توان با نظریه گرامشی توضیح داد؛ هنگامی که دولت در ایجاد «رضایت فرهنگی» ناکام بماند، هژمونی آن به چالش کشیده می‌شود (Gramsci, ۱۹۷۱).

در واقع، رشد نهاد آموزش به بلوغ فرهنگی نسل جوان انجامید، اما نظام سیاسی اقتدارگرای پهلوی قادر نبود این نیرو را در ساختار مشارکت دهد. تضاد میان دانش‌آموختگان منتقد و دستگاه حاکم، یکی از عوامل فکری و اجتماعی زمینه‌ساز انقلاب ۱۳۵۷ بود.

۵-۷. جمع بندی

آموزش و پرورش در دوره پهلوی دوم، از لحاظ کمی و نهادی، رشدی چشمگیر داشت. دولت با توسعه آموزش سراسری، ایجاد دانشگاه‌های جدید و اصلاحات آموزشی، ساختار فرهنگی جدیدی پدید آورد. با این حال، این توسعه در سطح فرهنگی و سیاسی متوازن نبود. از دیدگاه نظری می‌توان نتایج زیر را بیان کرد:

- براساس آلتوسر، نهاد آموزش در عین ایفای نقش توسعه‌ای، همچنان یکی از دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت باقی ماند.
- از دید بوردیو، آموزش عالی زمینه‌ساز شکل‌گیری طبقه متوسط جدید شد که خود تضاد طبقاتی تازه‌ای را به وجود آورد.
- مطابق نظر گرامشی، دولت در کسب هژمونی فرهنگی ناتوان ماند و آموزش به عامل بیداری سیاسی و اعتراض تبدیل شد.

به طور کلی، آموزش و پرورش در دوره پهلوی دوم، نمودی از مدرنیزاسیون سریع و ناهماهنگ ایران در قرن بیستم است؛ توسعه‌ای که پایه‌های علمی و فرهنگی کشور را تقویت کرد، اما در نهایت، به دلیل ناهماهنگی میان فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه و آگاهی اجتماعی نوین، به تداوم نظام سیاسی نیانجامید.

۶. آموزش و پرورش پس از انقلاب ۱۳۵۷: بازسازی، ایدئولوژی و چالش‌های توسعه

۶-۱. مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، نظام آموزشی ایران وارد مرحله‌ای نو شد که هدف آن بازسازی ساختار، محتوای درسی، و نهادهای آموزشی بر مبنای ارزش‌های اسلامی و انقلابی بود. در این دوره، آموزش نه تنها به عنوان ابزار آگاهی و توسعه، بلکه به مثابه عرصه‌ای برای بازتولید هویت دینی و سیاسی نظام جدید تعریف شد. مهم‌ترین روندهای این دوران شامل اسلامی‌سازی آموزش، گسترش عدالت آموزشی، رشد آموزش عالی، و شکل‌گیری چالش‌های مدیریتی و ایدئولوژیک است (ملک‌پور، ۱۳۸۲).

۲-۶. بازسازی ساختار آموزش پس از انقلاب

در نخستین سال های پس از انقلاب، دولت موقت و سپس شورای انقلاب فرهنگی، اصلاحات گسترده ای را آغاز کردند. مدارس و دانشگاه ها تعطیل و سپس بازگشایی شدند تا برنامه های درسی، ساختار اداری و محتوای آموزشی با ارزش های دینی و سیاست های جمهوری اسلامی تطبیق یابد (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۳). در این فرآیند، هدف اصلی ایجاد نظامی بود که هم آموزش علمی و هم تربیت اسلامی را در بر داشته باشد. نظام معارف اسلامی، دروس دینی و اخلاقی در همه مقاطع تقویت شد و فعالیت های فرهنگی-سیاسی در محیط های آموزشی افزایش یافت.

۳-۶. آموزش و عدالت اجتماعی

یکی از شعارهای اصلی انقلاب، عدالت و برابری در دسترسی به آموزش بود. دولت با اجرای طرح هایی چون گسترش مدارس در مناطق روستایی و محروم، همچنین تأسیس نهادهایی مانند نهضت سوادآموزی (۱۳۵۸)، کوشید تا نابرابری های آموزشی دوره پهلوی را کاهش دهد (حسینی، ۱۳۷۵). اگرچه نرخ باسوادی در دهه های بعد به طور قابل توجهی افزایش یافت، اما شکاف کیفی میان مناطق شهری و روستایی و نیز میان مدارس دولتی و غیردولتی باقی ماند.

۴-۶. انقلاب فرهنگی و دانشگاه ها

میان سال های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲، دانشگاه ها به منظور «پاکسازی» و بازنگری برنامه ها تعطیل شدند. هدف از انقلاب فرهنگی، ایجاد هماهنگی میان آموزش عالی و مبانی ایدئولوژی اسلامی بود (محمدی، ۱۳۸۵). پس از بازگشایی دانشگاه ها، رشته های علوم انسانی به ویژه دستخوش تغییرات محتوایی گسترده شدند.

از منظر نظری آلتوسر، انقلاب فرهنگی را می توان تلاشی برای بازتعریف دستگاه ایدئولوژیک دولت دانست. نهاد دانشگاه، که در دهه های پیش از انقلاب محل تولید اندیشه های انتقادی بود، به بازتولید جهان بینی رسمی نظام سیاسی تغییر نقش داد.

۵-۶. گسترش آموزش عالی و ظهور دانشگاه آزاد

در دهه ۱۳۶۰ و ۷۰، تقاضا برای ورود به دانشگاه افزایش یافت، اما ظرفیت محدود دانشگاه های دولتی پاسخ گوی جمعیت جوان کشور نبود. در این فضا، تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۶۱ نقطه عطفی در تاریخ آموزش عالی ایران شد (احمدی، ۱۳۸۹).

این نهاد خصوصی، امکان تحصیل برای شمار زیادی از جوانان در شهرهای کوچک و مناطق دورافتاده را فراهم کرد و بدین ترتیب به گسترش کمی چشمگیر آموزش عالی انجامید. با این همه، رشد سریع و غیرمتمرکز آن موجب تفاوت های کیفی در آموزش شد.

۶-۶. آموزش دینی و فرهنگی

در مدارس، نظام تربیتی جدید بر اساس تلفیق علم و دین طراحی گردید. برنامه هایی چون پرورش بسیجی، برگزاری المپیادهای فرهنگی و اردوهای آموزشی، بخشی از فرآیند تربیت نسل وفادار به ارزش های انقلاب بود (رحمانی، ۱۳۹۰). اما در دهه های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ با رشد رسانه های دیجیتال و تحولات اجتماعی، نظام آموزشی با چالش جدیدی روبه رو شد: فاصله میان ارزش های رسمی و واقعیت های فرهنگی نسل جدید.

۶-۷. چالش های نظام آموزشی

۱. تمرکزگرایی شدید در تصمیم گیری و مدیریت آموزشی، مانعی برای خلاقیت و انطباق محتوای آموزشی با نیازهای محلی شد.
۲. حجم بالای محتوای نظری در مقابل فقدان مهارت آموزی مؤثر، باعث فاصله میان آموزش و بازار کار گردید.
۳. سیاست های گزینش ایدئولوژیک در آموزش عالی، گرچه ثبات سیاسی را تقویت می کرد، اما مانع شکل گیری دانشگاه های پژوهش محور و نوآور شد.
۴. گسترش آموزش مجازی و خصوصی سازی، در کنار پیشرفت فناوری، چهره جدیدی از نابرابری آموزشی را به وجود آورد.

۷-۷. جمع بندی

آموزش و پرورش پس از انقلاب اسلامی، ترکیبی از تحول ساختاری، تثبیت ایدئولوژیک و گسترش کمی بود. در سطح نظری، می توان گفت که نهاد آموزش در جمهوری اسلامی ادامه منطقی مفهوم «دستگاه ایدئولوژیک دولت» آلتوسر است، اما با ویژگی خاص جامعه ایرانی: پیوند میان دین، سیاست و آموزش. از سوی دیگر، بر اساس نظریه بورديو، آموزش در عین گسترش ظاهری فرصت ها، نوعی بازتوزیع نابرابری فرهنگی را نیز تحقق بخشید؛ چرا که طبقات برخوردار توانایی بیشتری برای بهره گیری از نظام آموزشی داشتند. در نهایت، نظام آموزش در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷، بیش از آنکه میدان رقابت آزاد فکری باشد، به عرصه ای برای تلفیق توسعه علمی و تثبیت هویت ایدئولوژیک تبدیل شد؛ فرایندی که تا امروز یکی از مسائل محوری جامعه ایران به شمار می رود.

۸. نتیجه گیری کلی پژوهش

آموزش و پرورش در ایران از نخستین سال های قرن بیستم تاکنون، بازتابی از تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور بوده است. بررسی تاریخی نشان می دهد که نظام آموزشی ایران از الگوی سنتی مبتنی بر مکتب خانه و تعلیمات دینی به نظامی مدرن، متمرکز و دولتی تحول یافته و سپس پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، با چرخشی ایدئولوژیک، به سمت تلفیق علم و دین و تأکید بر ارزش های فرهنگی و ملی حرکت کرده است. در دوران پهلوی اول، آموزش ابزاری برای دولت سازی و نوسازی سیاسی تلقی شد، در حالی که در عصر پهلوی دوم، آموزش و دانشگاه ها به عنوان نهادهایی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی مطرح بودند. پس از انقلاب اسلامی، این نهاد به عنصر محوری در بازتولید فرهنگ انقلاب و تثبیت نظام سیاسی جدید تبدیل شد. با این حال، گسترش کمی آموزش همواره همراه با چالش هایی در کیفیت، عدالت آموزشی و کارآمدی نهادی بوده است.

از منظر نظری، به استناد چارچوب آلتوسر، نظام آموزشی ایران در هر دوره تاریخی، جزئی از دستگاه ایدئولوژیک دولت محسوب می شود که در پی بازتولید مشروعیت سیاسی و فرهنگی نظام حاکم بوده است. در چارچوب نظری بوردیو نیز مشاهده می شود که در عین حال که آموزش ظاهراً به برابری فرصت ها منتهی می شود، در عمل از طریق بازتولید سرمایه فرهنگی، به تثبیت نابرابری های اجتماعی کمک می کند.

نکته اساسی در تاریخ آموزش ایران آن است که هرگاه آموزش به عنوان ابزاری برای آزادی، تفکر انتقادی و رشد آگاهی همگانی مطرح شده، توانسته به توسعه فرهنگی و اجتماعی یاری رساند؛ اما زمانی که آموزش صرفاً به خدمت سیاست یا ایدئولوژی درآمده، با رکود فکری و ناکارآمدی روبه رو شده است.

بنابراین، چالش کنونی نظام آموزشی ایران دستیابی به تعادلی میان علم، ارزش های فرهنگی، و نیازهای توسعه پایدار است. آموزش باید بتواند ضمن حفظ ریشه های فرهنگی، فضای باز گفت و گو، تحقیق، خلاقیت و مشارکت اجتماعی را تقویت کند. تنها در این صورت است که می توان از آموزش به عنوان زیربنای توسعه ملی، عدالت اجتماعی و رشد انسانی بهره گرفت.

۹. پیشنهادهای سیاست گذاری آموزشی برای آینده

۹-۱. بازنگری در محتوای آموزشی

سرفصل ها و کتاب های درسی باید با نیازهای روز جامعه و تحولات علمی هماهنگ شوند. تأکید بر مهارت های تفکر انتقادی، خلاقیت، سواد رسانه ای و آموزش شهروندی می تواند نسل جوان را برای مواجهه با چالش های قرن بیست و یکم آماده کند.

۹-۲. تمرکززدایی در مدیریت آموزشی

اداره متمرکز آموزش موجب کندی تصمیم گیری و ناهماهنگی با نیازهای محلی می شود. واگذاری اختیار به مدارس، مناطق آموزشی و دانشگاه ها برای تنظیم بخشی از برنامه ها بر اساس شرایط منطقه ای می تواند کارآمدی نظام را افزایش دهد.

۹-۳. پیوند آموزش با نیازهای واقعی بازار کار

لزوم بازطراحی برنامه های فنی و حرفه ای، توسعه کارآموزی و همکاری میان دانشگاه ها و بخش های صنعتی و خدماتی برای کاهش فاصله میان تحصیلات و اشتغال ضروری است.

۹-۴. ارتقای جایگاه و منزلت معلمان

سرمایه گذاری در آموزش ضمن خدمت، بهبود وضعیت معیشتی و مشارکت معلمان در تصمیم سازی ها از مهم ترین گام ها برای ارتقای کیفیت آموزش است.

۹-۵. عدالت آموزشی و کاهش شکاف دیجیتالی

گسترش امکانات آموزشی در مناطق کم برخوردار، توسعه آموزش مجازی با زیرساخت مناسب و آموزش مهارت های فناورانه به کودکان و نوجوانان موجب کاهش نابرابری های آموزشی می شود.

۹-۶. بازتعریف نقش دانشگاه ها

دانشگاه باید به مرکزی برای پژوهش، نوآوری و حل مسائل جامعه تبدیل شود. تقویت ارتباط دانشگاه و صنعت، استقلال علمی و حمایت از فعالیت های بین المللی آموزشی از اولویتهاست.

۹-۷. تقویت آموزش ارزش های انسانی و فرهنگی

در کنار آموزش علمی، توجه به اخلاق، احترام به تنوع فرهنگی، مسئولیت پذیری اجتماعی و روحیه همکاری باید به محور تربیتی مدارس و دانشگاه ها تبدیل شود.

۹-۸. ارزیابی مستمر و مبتنی بر داده

نظام ارزیابی آموزشی باید از معیارهای صرفاً کمی فاصله گرفته و به سنجش کیفیت یادگیری، مهارت ها و نگرش ها بپردازد. ایجاد بانک های اطلاعاتی آموزشی و استفاده از داده های آماری در سیاست گذاری می تواند مسیر اصلاحات را علمی تر کند.

۱۰. پیشنهادهای سیاستی

۱. بازنگری جامع در محتوای آموزشی با تأکید بر مهارت محوری، تفکر انتقادی و آموزش میان رشته ای.
۲. تمرکززدایی در نظام مدیریتی آموزش و تقویت استقلال مدارس و دانشگاه ها.
۳. توسعه آموزش مهارتی و فنی با هدف کاهش فاصله آموزش و اشتغال.
۴. بهبود وضعیت معیشتی و جایگاه حرفه ای معلمان و اساتید.
۵. استفاده از فناوری های نوین آموزشی در جهت کاهش نابرابری های منطقه ای.
۶. استقرار نظام ارزیابی علمی و مبتنی بر داده برای سیاست گذاری آموزشی.
۷. تقویت آموزش ارزش های انسانی و اخلاقی در کنار آموزش علمی و فنی.

۱۱. پیشنهاد برای پژوهش های آینده

با توجه به گستردگی و چندبعدی بودن نظام آموزشی ایران، ادامه پژوهش در حوزه های زیر می تواند به درک جامع تر و سیاست گذاری مؤثرتر کمک کند:

۱. بررسی تطبیقی نظام آموزشی ایران با کشورهای موفق منطقه و جهان، به ویژه از نظر ارتباط میان آموزش و بازار کار.
۲. مطالعه تأثیر فناوری های آموزشی نوین (یادگیری الکترونیکی، هوش مصنوعی آموزشی، داده کاوی آموزشی) بر کیفیت یادگیری در ایران.
۳. تحقیق درباره عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر عدالت آموزشی، با تمرکز بر مناطق محروم و گروه های اجتماعی کمتر برخوردار.
۴. تحلیل نقش نظام آموزش و پرورش در تقویت هویت ملی و فرهنگی نسل جدید در مواجهه با جهانی شدن.

۵. پژوهش پیرامون جایگاه معلمان در تحول آموزشی و تدوین مدل های نوین انگیزش و توانمندسازی آنان.
۶. بررسی عملکرد سیاست های ارزیابی آموزشی و ارائه الگوهای داده محور برای ارتقای کیفیت مدارس و دانشگاه ها.
۷. مطالعه آسیب شناسانه برنامه های درسی رسمی با هدف به روز سازی محتوای آموزشی در راستای نیازهای قرن بیست و یکم.

۱۲. نتیجه گیری و پیشنهاد های نهایی پژوهش

پژوهش حاضر به بررسی سیر تاریخی آموزش و پرورش در ایران از دوران قاجار تا دوره معاصر پرداخته و نشان داده است که نظام آموزشی کشور همواره بازتابی از تغییرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. آموزش در ابتدا ماهیتی سنتی و مذهبی داشت، اما با آغاز نوسازی دوران پهلوی به ابزاری برای دولت سازی و توسعه تبدیل شد. پس از انقلاب اسلامی، نظام آموزشی با تأکید بر ارزش های دینی و فرهنگی بازتعریف گردید. این پژوهش با بهره گیری از دیدگاه های نظری آلتوسر و بورديو، نشان داده است که آموزش در ایران علاوه بر نقش فرهنگی و علمی، همواره کارکردی ایدئولوژیک و اجتماعی نیز داشته است، به گونه ای که در هر دوره در بازتولید ساختار قدرت و نابرابری ها نقش آفرینی کرده است.

۱-۱۲. نتیجه نهایی

آینده آموزش و پرورش در ایران در گروی ترکیب علم، عدالت، آزادی آکادمیک و ارزش های فرهنگی است. اگر سیاست گذاری آموزشی بر پایه پژوهش علمی، عدالت انسانی و نیازهای جامعه استوار شود، می توان امید داشت که نهاد آموزش نه تنها بازتاب گذشته، بلکه نیروی محرک توسعه آینده کشور باشد.

تحولات تاریخی آموزش و پرورش در ایران بیانگر آن است که هرگاه نظام آموزشی با جامعه، علم و نیازهای واقعی هماهنگ شده، رشد فرهنگی و علمی قابل توجهی حاصل آمده است؛ اما زمانی که آموزش در خدمت ایدئولوژی یا سیاست کوتاه مدت قرار گرفته، کیفیت علمی و عدالت آموزشی با چالش مواجه شده است. چالش اصلی آموزش امروز در ایران، برقراری تعادلی میان ارزش های فرهنگی، علم روز و الزامات توسعه پایدار است. تحقق این هدف نیازمند سیاست گذاری مبتنی بر پژوهش، استقلال علمی و بهره گیری از دانش نوین جهانی است.

اگر نظام آموزشی ایران بتواند از گذشته درس بگیرد و میان علم، اخلاق، دین و توسعه اجتماعی توازن برقرار کند، می تواند نه تنها زمینه ساز رشد علمی و اقتصادی، بلکه عامل اصلی انسجام فرهنگی و عدالت اجتماعی در کشور باشد.

۱۲-۲. پیشنهاد های کاربردی

۱. بازنگری جامع در محتوای درسی با تأکید بر تفکر انتقادی، خلاقیت، سواد رسانه ای و مهارت های بین رشته ای.
۲. ارتقای جایگاه معلمان از طریق آموزش ضمن خدمت، بهبود شرایط کاری و مشارکت در تصمیم گیری های آموزشی.
۳. تمرکز بر عدالت آموزشی با توسعه زیرساخت های آموزشی مناطق کم برخوردار و فراهم سازی دسترسی برابر به فناوری های نوین.
۴. افزایش هماهنگی میان نظام آموزش و بازار کار از طریق برنامه های کارآموزی و همکاری دانشگاه ها با صنایع.
۵. تقویت استقلال علمی دانشگاه ها و حمایت از پژوهش های مسئله محور برای حل چالش های ملی.

۶. بهره گیری از ارزیابی های علمی و داده محور برای تصمیم گیری و پایش مستمر کیفیت آموزشی.
۷. تقویت آموزش ارزش های انسانی، اخلاقی و فرهنگی در کنار دانش فنی و علمی.

منابع :

- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۶). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آدمیت، ف. (۱۳۵۴). امیرکبیر و ایران. تهران: خوارزمی.
- آدمیت، ف. (۱۳۵۵). فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران. تهران: پیام.
- آریان پور، ی. (۱۳۶۹). سیمای فرهنگ و آموزش ایران. تهران: توس.
- احمدی، م. (۱۳۸۹). آموزش عالی و توسعه در ایران معاصر. تهران: سمت.
- افخمی، ف. (۱۳۷۷). تاریخ اجتماعی زنان ایران. تهران: طرح نو.
- افشار، ا. (۱۳۶۴). آموزش در ایران قدیم. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- افجه ای، م. (۱۳۸۲). سیاست و نوسازی آموزشی در ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- الطوسر، ل. (۱۹۷۱). Ideology and ideological state apparatuses. London: Verso.
- بورديو، پ. (۱۹۷۷). Outline of a theory of practice. Cambridge: Cambridge University Press.
- بورديو، پ. (۱۹۸۶). The forms of capital. In J. Richardson (Ed.), Handbook of theory and research for the sociology of education. New York: Greenwood.
- حجت، س. (۱۳۸۰). تاریخ تأسیس دانشگاه تهران. تهران: دانشگاه تهران.
- حسینی، م. (۱۳۷۵). نهضت سوادآموزی و عدالت آموزشی. تهران: پژوهشگاه آموزش و پرورش.
- خنجی، ن. (۱۳۷۳). نوسازی آموزشی در ایران پهلوی دوم. تهران: امیرکبیر.
- رحمانی، ف. (۱۳۹۰). آموزش و پرورش پس از انقلاب اسلامی: تحولات ایدئولوژیک و نهادی. مجله علوم تربیتی ایران، ۱۷(۳)، ۴۵-۷۱.
- صالحی، ح. (۱۳۹۰). آموزش اجباری در ایران پهلوی اول. پژوهشنامه تاریخ آموزش، ۳(۲)، ۵۰-۷۸.
- صالحی، ح. (۱۳۹۲). سپاه دانش و آموزش روستایی در دهه ۱۳۴۰. پژوهش نامه تاریخ آموزش، ۵(۱)، ۷۵-۱۰۲.
- فوران، ج. (۱۳۸۱). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران. ترجمه احمد تدین. تهران: نشر نی.
- فرّخ، م. (۱۳۷۹). آموزش و توسعه اقتصادی در ایران. تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی.
- گرامشی، آ. (۱۹۷۱). Selections from the prison notebooks. New York: International Publishers.
- کسروی، ا. (۱۳۲۴). تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
- مدرس زاده، ع. (۱۳۷۸). دولت و آموزش در ایران: از قاجاریه تا پهلوی. تهران: سمت.
- ملک پور، ع. (۱۳۸۲). سیاست های آموزشی در جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی.
- ملک زاده، م. (۱۳۶۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران: علمی.

- محمدی، ج. (۱۳۸۵). بازتعریف دانشگاه در انقلاب فرهنگی ایران. فصلنامه تاریخ فرهنگی معاصر، ۹(۲)، ۸۹-۱۰۷.
- مقصودی، م. (۱۳۸۳). آموزش و پرورش در ایران عصر قاجار. تهران: سمت.
- نصیری، ح. (۱۳۸۷). تحول نهادهای آموزشی ایران در سده نوزدهم. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ۱۱(۳)، ۷۵-۹۶.
- شورای عالی انقلاب فرهنگی. (۱۳۶۳). اسناد انقلاب فرهنگی. تهران.